**فقه، جلسه 13: 15/06/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسۀ قبل یک روایتی را به تناسب خواندیم. این روایت را جزء روایت‌های نجاست خمر ذکر نکرده بودند ولی فکر می‌کنم از روایت‌هایی است که از جهت استدلال کمتر از روایت‌های دیگری نیست که به آن تمسک شده. روایت عُثَیْمه هست یا عیِثَمه، حالا در موردش صحبت می‌کنم. این روایت در جامع الاحادیث، جلد ۲۹، صفحۀ ۲۹۶، حدیث ۴۴۴۶۱، ‌باب ۵۲ از ابواب اشربة المباحة و المحرمة، حدیث ۱ وارد شده. که روایت این هست که «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ نِسَاؤُهُ قَالَ فَشَمَّ رَائِحَةَ النَّضُوحِ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا نَضُوحٌ يُجْعَلُ فِيهِ الصَّيَّاحُ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ فَأُهَرِيقَ فِي الْبَالُوعَةِ.»

بگوییم این روایت دلیل بر این هست که این عطر نضوح نجس بوده به خاطر همین امام علیه السلام دستور داده که آن را در بالوعه بریزند. ولی به نظر می‌رسد که همین مقدار که، حالا در مورد نضوح و اینها در جلسۀ قبل صحبت کردیم که مراد عطری بوده که در آن از مواد خمر و مواد مسکر استفاده می‌شده. استفادۀ از خمر در تعطّر مکروه هم باشد بلکه حرام هم باشد، حرام بلکه مکروه باشد کافی هست برای این‌که امام علیه السلام دستور بدهد که این عطر را در چاه بریزند تا مبتلا به این حرمت یا کراهت نشود. حتی دلیل بر حرمت هم نیست، تا چه برسد به دلیل بر نجاست باشد. حالا در مورد این روایت یک توضیح مختصری در مورد متنش بدهم

«بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عیثَمَةَ قَالَ» دارد، ظاهراً قال باید قالت باشد. «قالتْ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ نِسَاؤُهُ قَالَ» یعنی باز قالتْ «فَشَمَّ رَائِحَةَ النَّضُوحِ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا نَضُوحٌ يُجْعَلُ فِيهِ الصَّيَّاحُ» باز «قَالَ» قالتْ، البته یک احتمال دیگر هم، چون عیثمه اسم زن هست حالا در موردش توضیح می‌دهم. یک احتمال دیگر هم هست که عن بکر بن محمد عن عیثمة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام، این قال به بکر بن محمد برمی‌گردد، دخلتْ بخوانیم، به «ت» ساکن و فاعل دخلت عیثمه باشد. آن قال‌های بعدی هم همه‌اش فاعلش بکر بن محمد باشد کأنّ بکر بن محمد از عیثمه مطلبی را که شنیده بوده دارد نقل می‌کند. این قال‌ها به بکر بن محمد برگردد. عِیثمه یا عُثَیْمه یا غنیمه، اینها یکی از فامیل‌های، یک بحث رجالی هم در مورد عیثمه عرض بکنم، در قرب الاسناد، صفحۀ ۱۴، حدیث ۴۴ روایتی دارد که «بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: دَخَلَتْ غُنَيْمَةُ عَمَّتِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَعَهَا ابْنُهَا- وَ أَظُنُّ اسْمَهُ مُحَمَّداً- قَالَ: ... قَالَ فَقَالَ لَهَا: «اسْقِيهِ السَّوِيقَ، فَإِنَّهُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ يَشُدُّ الْعَظْمَ»». قرب الاسناد، صفحۀ ۱۴ حدیث ۴۴ تا آخر روایت.

این روایت را در محاسن برقی جلد ۲، صفحۀ ۴۸۵[[1]](#footnote-1)، حدیث ۵۶۳ به این شکل با سندش از «بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ دَخَلَتْ عُثَيْمَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَعَهَا ابْنُهَا أَظُنُّ اسْمُهُ مُحَمَّداً»

آن هم باز در مورد همین روایت است. این روایت را در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۵[[2]](#footnote-2)، حدیث ۵۶۲ به این شکل نقل کرده، «عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ أَرْسَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَى عُثَيْمَةَ جَدِّي»

ظاهراً کلمۀ «جَدِّي» محرّف جدّتی است. همچنان که در بحار، جلد ۶۶، صفحۀ ۲۷۷، حدیث ۸ هم به تعبیری جدّتی نقل کرده. در بحار جلد ۱۶۴، صفحۀ ۱۰۵، حدیث ۱۰۴ هم هر دو نقل جدی و جدتی را آورده. ادامۀ روایت هم مشخص است «إِلَى عُثَيْمَةَ جَدّتي أَنْ إسْقِيَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ السَّلَامِ السَّوِيقَ فَإِنَّهُ يَنْبُتُ اللَّحْمَ وَ يَشُدُّ الْعَظْمَ» این این شکلی است.

در آن روایت داشت دخلت غُنیمةَ یا غَنیمة، نمی‌دانم تلفظش چی باید باشد، عمّتی. مرحوم نجاشی هم در رجالش، در ترجمۀ «بكر بن محمد بن عبد الرحمن‏ بن‏ نعيم‏ الأزدي‏ الغامدي أبو محمد، وجه في هذه الطائفة من بيت جليل بالكوفة من آل نعيم الغامديين، عمومته شديد و عبد السلام، و ابن عمه موسى بن عبد السلام، و هم كثيرون، و عمته غنيمة روت أيضا عن أبي عبد الله عليه السلام، و أبي الحسن عليه السلام، ذكر ذلك أصحاب الرجال» رجال نجاشی، صفحۀ ۱۰۸، رقم ۲۷۳.

در سند دیگری، اینها همان محاسن همین روایت در مورد سویق هست نقل می‌کند، در محاسن جلد ۲، صفحۀ ۴۸۹ باید باشد، حدیث ۵۶۴. «عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثَيْمَةَ أُمِّ وَلَدِ عَبْدِ السَّلَامِ قَالَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اسْقُوا صِبْيَانَكُمُ السَّوِيقَ فِي صِغَرِهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ يَشُدُّ الْعَظْمَ وَ قَالَ مَنْ شَرِبَ سَوِيقاً أَرْبَعِينَ صَبَاحاً امْتَلَأَتْ كَتِفَاهُ قُوَّةً‌»

آن قسمت اخیر روایت باز نقل شده در صفحۀ ۴۹۰، حدیث ۵۶۹ به سند «أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ عُثَيْمَةَ قَالَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ شَرِبَ السَّوِيقَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً» تا آخر روایت.

حالا این عُثیمه است، عیثمه است، غَنیمه یا غُنیمه است، آنهایش را نمی‌دانم، ولی علی ای تقدیر اسم یک خانمی هست. و من حدس می‌زنم جمع بین این موارد مختلف که این غُنَیْمه ام ولد عبد السلام عموی بکر بن محمد بوده. این ام ولد را، ام ولد یعنی به یک معنا زن عمویش بوده، زن عمویش را گاهی اوقات جده خطاب می‌کردند، گاهی اوقات عمه خطاب می‌کردند. عمه و جدّه تعبیر مجازی بوده که اینها به کار می‌بردند و الا اصلش امّ ولد عبد السلام بوده. این عبد السلام هم همان عموی بکر بن محمد هست که در ترجمۀ بکر بن محمد به نامش اشاره شده. این محمد بن عبد السلام هم که در آن روایت هست، پسر همین عبد السلام بوده و پسر همین غُنَیْمه بوده. آن جایی هم تعبیر می‌کنند بکر بن محمد قال ارسل ابو عبد الله علیه السلام الی عثیمة جدّی، اگر عثیمه، واقعاً جدّ بکر بن محمد باشد، جدّۀ بکر بن محمد باشد علی القاعده عبد السلام باید بچه‌اش باشد، نه محمد بن عبد السلام. این است که تصور می‌کنم جمع بین این مجموعه موارد این هست که این زن عمویش بوده، یعنی ام ولد عمو است بکر بن محمد این خانم بوده، و این ام ولد خب بهش عمّه می‌گفتند یا جدّه می‌گفتند، تعبیر عمّه و جدّه تعبیر مجازی باشد. اگر حالا اشتباهی رخ نداده باشد. فکر می‌کنم به هر حال اگر روی هم رفته این عثیمه را باید ام ولد عبد السلام دانست.

حالا یک روایتی در قرب الاسناد خیلی روایت سختی است، من فقط آدرسش را بدهم. قرب الاسناد، صفحۀ ۴۴، حدیث ۱۴۳ این را با کافی، جلد ۶، صفحۀ ۲۳۲، حدیث ۲ مقایسه بکنید، روایت سختی هست که در اینجا هم اسمی از این شخص آمده حالا روایتش را می‌خواهد بگوید و امثال اینها، آن را مراجعه کنید یک مقداری فکر می‌کنم این روایت قرب الاسناد یک تحریفی چیزی رخ داده باشد که معنا کردن خیلی سخت است و دشوار است. ببینیم این روایت چی می‌خواهد بگوید. به نظرم حاشیۀ محاسن، مرحوم محدث نوشته که من نفهمیدم این روایت چی است، همینجور این هم هست، این روایت فهمش خیلی ؟؟؟ ۱۳:۰۶

اما این‌که آیا این روایت از جهت سندی چه حالتی دارد، این روایت دو تا طریق دارد. یک طریقش در کافی هست، محمد بن یحیی عن بعض اصحابنا عن حسن بن علی بن یقطین، خب این مرسل هست بعض اصحابنا در آن واقع است، مرسل است. یک نقل دیگری در تهذیب هست، محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن الحسین عن الحسن بن علی بن یقطین عن بکر بن محمد عن عِیثمه یا عُثَیْمه قال دخلت، آن حالا، قال یا قالت که قبلا صحبتش شد.

این احمد بن حسین ظاهراً احمد بن حسین بن سعید هست و احمد بن حسین بن سعید اثبات وثاقتش مشکل است. دشوار هست، تضعیف کردند، ولو تضعیفاتش به جهت غلو است ولی اثبات وثاقتش هم سخت است. من نمی‌خواهم بگویم حتماً ضعیف است و اینها، ولی وثاقت اثبات بشود، اثبات وثاقتش سخت است. حسن بن علی بن یقطین با بکر بن محمد اینها ثقه هستند. عِیثمه را ممکن است شخصی بگوید همان که مثلاً در همان، این نقل آن روایت دیگری که خواندم، آن روایت در بعضی‌ها نقل‌ها بکر بن محمد می‌گوید بکر بن محمد عن عُثَیمه، این مطلب را از عثیمه نقل می‌کند. بعضی جاها همین مطلبی که بکر بن محمد عن عثیمه نقل کرده به صورت ارسال مسلم می‌گوید دخلت غنیمة عمّتی علی ابی عبد الله علیه السلام. بگوییم این معنایش این است که بکر بن محمد اعتماد داشته به عمه‌اش و اینها. و به‌طور کلی روایت از زن خیلی نادر بوده بگوییم که خود این باید یک زن مورد اعتمادی باشد که ازش روایت شده باشد. ولی به نظر می‌رسد که هیچ یک از این تقریب درست نیست. نه، در این‌که در آن نقل خاص به عمّش اعتماد داشته بحثی نیست، ولی چون انگیزۀ خاصی برای کذب در آن مورد احساس نمی‌شده. حالا اگر در روایت ما نحن فیه هم بگوییم انگیزۀ بر کذب نیست آدم اطمینان می‌کند، خب یک حرفی. ولی اگر یک انگیزۀ کذبی در این روایت تصویر بشود و احتمال داده بشود که این غُنَیمه صدوق نباشد مشکل هست که ما بخواهیم به این روایت اعتماد کنیم. البته بعید نیست در این‌که واقعاً انگیزۀ کذبی در این چیزها تصویر نشود و بشود به این روایت‌ها اعتماد کرد. و از این جهت. ولی خب روایت خب در روایت احمد بن حسین وجود دارد، این احمد بن حسین را اگر بحث انگیزۀ کذب را جدی باشد بگوییم انگیزۀ کذب نیست پس بنابراین در اینجور موارد اطمینان به روایت حاصل می‌شود فبها و نعمة، و الا روایت از جهت سند اعتباری ندارد. این مکمّل بحث دیروز.

اما روایت‌های دیگری که، یک روایت دیگری که به آن تمسک شده بر نجاست خمر، چند تا روایت هست که در مورد خمر دستور داده شده که از آب چاه گرفته بشود، از آب چاه نزح بشود. روایت‌هایی که امر به نزح بئر در هنگامی که خمر در، یا نبیذ مسکر در چاه افتاده باشد شده. مرحوم آقای صدر در بحث میته مفصل وارد این بحث شدند که آیا از این روایاتی که در مورد میته دستور به نزح شده می‌شود استفادۀ نجاست کرد یا نمی‌شود؟ یک تقریب، تقریبی هست که، تقریب اجمالی حالا، یا اصلاً بگوییم که نزح بئر، این‌که ولو ما نزح بئر. یک اشکالی که اینجا وجود دارد آن این است که ما به قرینۀ روایت‌هایی که در مورد أو ماء البئر حکم به استفهام بئر کرده، ماء البئر رافع، لا یفسده الشیء، روایت محمد بن اسماعیل بزیع و اینگونه روایت‌هایی که دال بر اعتصام ماء بئر هست، روایت‌های نزح را آقایان حمل بر استحباب کردند. و یا بفرمایید حمل بر کراهت استفاده از این آب قبل از نزح. تنزه به کراهت الاستعمال ماء کردند. بنابراین چجوری می‌خواهیم از این روایت نجاست را استفاده کنیم؟ گفتند ولو، بعضی‌ها گفتند ولو امر به نزح ارشاد به مرتبه‌ای از تنزح هست و این‌که کراهت بر استعمال آب قبل از نزح ولی همین نشانگر این است که کأنّه این در مورد نجاسات و امثال اینها هست.

آقای صدر تعبیرشان این هست که ؟؟؟ ۲۰:۰۶ حالا خود عبارت ایشان را بخوانم.

«الوجه الأول: دعوى كفاية الأمر بنزح ماء البئر و لو تنزها في الإرشاد إلى وجود محذور النجاسة في الملاقي، و ان النزح المذكور كان بملاكه، و ان كان الماء معتصما مما ادى الى عدم لزوم النزح.» بعد ایشان «و فيه ان الأمر التنزيهي بالنزح لا يدل الا على وجود حزازة تنزهية في الملاقي دون اللزومية، و من هنا لم يستكشف من الأمر بالنزح فيما إذا لاقاه الجنب نجاسة بدنه.» خب این کلام.

در فایلی که آقای جواهری هم فرستاده به همین ذیل ظاهراً اشاره شده که در بعضی موارد که قطعاً نجاست وجود ندارد در آنجا امر به نزح شده که گویا ظاهراً ناظر به همین مواردی هست که در مورد کسی که، جنبی که وارد آب چاه می‌شود امر به نزح کرده. به نظر می‌رسد این مقدار استدلال را بشود جواب داد. به این بیان که، اما این اشکال نقضی آن بحث جنب، در مورد جنب یک نکته‌ای که وجود دارد آب مستعمل در رفع حدث اکبر از روایات استفاده می‌شود که این طاهر هست ولی مطهّر نیست. ماء مستعمل در فع حدث اکبر دیگر نمی‌شود دوباره برای تطهیر از حدیث استفاده کرد. مطهّر از حدث هست، حالا ممکن است از خبث مطهّر باشد.

در اینجا در واقع معنایش این است که برای آن محذوری که با رفتن جنب، جنب غَسْل در آب است، بئر باعث شده که دیگر نشود از این آب غُسل کرد، این آب ماء مستعمل شده. خب در آنجا نجاست استفاده نمی‌شود چون آن جهت منعی که عرفاً وجود دارد، آن جهت منع، جهت ماء مستعمل هست. ولی در مورد خمر ممکن است آن کسی بگوید که خمر اطلاق این روایت استفاده می‌شود که خمر ولو مستهلک شده باشد، باز هم باید این نزح مستحب است یا تنزه دارد و امثال اینها. و این جهتی ندارد برای این‌که این نکته‌ای وجود ندارد، مگر نجس شدن ماء بئر. اگر حالا مستهلک نشده باشد ممکن است بگوییم به جهت این بوده که خوردن از آن آب چاه به دلیل خمری که در آن وجود دارد اشکال دارد، چون خوردن خمر اشکال دارد، به جهت نجاست نیست. به جهت حرمت شرب است. ولی با استهلاک حرمت شرب نیست و بنابراین این روایت کأنّ دال بر نجاست نیست. ولی به نظر می‌رسد که اوّلاً این‌که با استهلاک یک جور دیگری باید استدلال را پاسخ داد. این‌که ما بگوییم که یک چیزی که در آن خمر ریخته شده ولو مستهلک شده دیگر حتماً جائز هست خوردن از آن، این خیلی واضح نیست. ممکن است جائز نباشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این است که اگر به فرض هم جائز باشد این‌که مکروه نیست اصلاً این معلوم نیست. ممکن است چیزی که در آن خمر ریخته شده باشد ولو خوردنش جائز باشد، آبی در آن خمر ریخته شده باشد و خمر در آن آب مستهلک شده باشد کراهت شرب داشته باشد. و این برای برطرف کردن کراهت شرب این دستور نزح داده شده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که نشود از روایت‌های امر به نزح نجاست خمر را استفاده کرد.

حالا روایت‌هایی که امر به نزح کرده، مرحوم آقای صدر به یک روایت کردویه را نقل می‌کنند. روایت کردویه را نقل می‌کنند، من قبیل روایة

«كُرْدَوَيْهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْبِئْرِ يَقَعُ فِيهَا قَطْرَةُ دَمٍ أَوْ نَبِيذٍ مُسْكِرٍ» نمی‌دانم این را نبیذٌ مسکر، به نظرم نبیذٌ مسکر باید خواند، نه عطف به. عطف به قطره باید باشد نه عطف به دم که نبیذٍ مسکر باشد. فکر می‌کنم نبیذٌ مسکر او بولٌ او خمرٌ باشد. حالا آن نکته‌ای که گفتم اطلاق روایت جایی که مستهلک می‌شود جایی که این خمرٍ بخوانیم قطرةٌ خمرٍ باشد روشن‌تر است. اگر خمرٌ بخوانیم باز هم به نظر می‌رسد خمرٌ اطلاقش نسبت به موارد استهلاک قوی است. خمرٌ لازم نیست خمر زیادی باشد. یک مقدار کمی هم خمر باشد خمرٌ صدق می‌کند.

«أَوْ بَوْلٍ أَوْ خَمْرٍ قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا ثَلَاثُونَ دَلْواً.»

این روایت کردویه، روایت‌هایی که آمر به نزح بئر هست روایت‌های زیادی هست. حالا روایت کردویه را یک کمی از جهت سندی ممکن است کسی قبول نکند، اشکال سندی بکند، ولی روایت‌های زیادی هست که در مورد خمر دستور داده که از آب چاه مقداری کشید بشود، که بعضی از روایت‌هایش هیچ بحثی در اعتبارش نیست. مثلاً این روایت صحیحۀ معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی البئر یقول فیه السویق او یصب فیها بول او خمرٌ قال ینزح ماء کله. این روایت صحیحۀ معاویة بن عمار هست.

روایت‌های باب ابواب المیاه، باب ۱۰، روایت‌های نزح بئر را دارد. این روایت‌های نزح بئر، روایت‌هایی که در مورد خمر هم هست شما، این روایت معاویة بن عمار روایت ۳۷ باب بود.

روایت کردویه هم در این باب بود ظاهراً.

این روایت زراره، روایت بیست و نهم باب، که حالا در سندش یاسین هست که، یاسین ضریر است که سندش بحث دارد، «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِئْرٌ قَطَرَ فِيهَا قَطْرَةُ دَمٍ أَوْ خَمْرٍ قَالَ الدَّمُ وَ الْخَمْرُ وَ الْمَيِّتُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فِي ذَلِكَ كُلُّهُ وَاحِدٌ يُنْزَحُ مِنْهُ عِشْرُونَ دَلْواً»

روایت کردویه هم این است، الحسین بن سعید عن محمد بن زیاد عن کردویه قال سالتُ ابالحسن علیه السلام عن البئر یقع فیها قطرة دم او نبیذ مسکر او بول او خمر قال ینزح منها ثلاثون دلوا.

این محمد بن زیاد که در این سند هست، محمد بن ابی عمیر هست که دقیقاً در روایت بعدی هم بین حسین بن سعید و کردویه واسطه شده که احتمالاً اینها اصلش یک روایت، یعنی قطعاتی از یک روایت واحد باشند. عن حسین بن سعید عن محمد بن ابی عمیر عن کردویه قال سألتُ ابا الحسین علیه السلام عن بئر یدخلها ماء المطر

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ كُرْدَوَيْهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ بِئْرٍ يَدْخُلُهَا مَاءُ الْمَطَرِ فِيهِ الْبَوْلُ وَ الْعَذِرَةُ وَ أَبْوَالُ الدَّوَابِّ وَ أَرْوَاثُهَا وَ خُرْءُ الْكِلَابِ قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا ثَلَاثُونَ دَلْواً وَ إِنْ كَانَتْ مُبَخَّرَةً[[3]](#footnote-3).»

حالا آن که در فقیه ماء الطریق، یا همین را از کردویه همدانی نقل شده.

یک نکته‌ای را عرض بکنم در فقیه این روایت از طریق کردویه نقل شده و در طریق فقیه کردویه علی بن ابراهیم عن ابیه عن کردویه هست. ظاهراً ابن ابی عمیر آنجا افتاده و ابن ابی عمیر واسطه هست. واسطه هست. تمام روایت‌هایی که من مراجعه کردم راوی از کردویه همه‌اش همین ابن ابی عمیر است یک ۴، ۵ تا روایت هست، همین روایت، روایت حسین بن سعید «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ كُرْدَوَيْهِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ علیه السلام عَنِ الْوَتْرِ فَقَالَ صِلْهُ.»

تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۱۲۹، حدیث ۴۹۶. عنه که ضمیرش به علی بن مهزیار برمی‌گردد. عنه که ضمیرش به علی بن مهزیار برمی‌گردد.

عن الحسن که مراد حسن بن سعید است، «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ كُرْدَوَيْهِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَضَاءِ الْوَتْرِ» تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۱۶۵،‌حدیث ۶۵۴.

اینها همه راوی‌اش ابن ابی عمیر است، ۴، ۵ تا روایتی که دارد، خب بنابراین این‌که ما روایت ابن ابی عمیر را دلیل بر وثاقت مروی عنه بدانیم سند روایت کردویه هم تصحیح می‌شود که خب ما این مبنا را قبول داریم. علی ای تقدیر حالا نیازی به این نبود، آن روایت معاویة بن عمار آن دیگر طریقش بدون تردید معتبر هست، بنابراین ما روایت‌های معتبری داریم که در مورد چاهی که در آن خمر ریخته شده باشد امر به نزح کرده. حالا با اختلافی که در مقدار نزح وجود دارد اصل امر به نزح در این روایات وجود دارد. ولی عرض کردم آن اشکال وجود دارد که مشکل هست که ما از این روایات بتوانیم استفادۀ نجاست بکنیم.

یک روایت دیگری هم اینجا روایت علی بن جعفر هست که آقای صدر استدلالش را تمام نمی‌دانند، درست هم هست. می‌گوید سألتُ عن رجل یمر بمکان قدر شفیه خمر قد شربته العز و بقی ؟؟؟ ۳۴:۱۶ یصلّی فیه قال ان اصاب فی مکاناً غیره قد یصلّ فیه و ان لم یصرف فیصلّی و لا بأس. و زمینی هست که هنوز تری خمر در آن هست، اینها گفتند که اینجا درش نمی‌شود خواند اگر جای دیگری پیدا می‌کند.

ایشان می‌فرماید که این روایت ممکن است به خاطر نجاست نباشد، ممکن است به خاطر مانعیت، اینجا عبارتی دارد فکر می‌کنم ؟؟؟ شافی باشد یستدل بالنهی عن الصلاة علی نجاسة المکان بالخمر و تنجیس الا انّ هذا غیر متعیّنٍ فی النهی. آها غیر متعیّنٍ فی النهی یعنی این‌که نهی دال بر نجاست مکان باشد متعیّن نیست. فلعله یعنی فلعل النهی باعتبار المانعیة المستقلة بنداوة الخمر کالنهی عن الصلاة فی بیتٍ فیه خمر. و بعد یک تأییدی می‌آورند، در مقام تأیید خوب است ولی استدلال بنفسه نمی‌شود به آن استدلال کرد، می‌گوید در حال انحصار، استدلال که گفته در حالی که انحصار باشد مانعی ندارد که شما نماز بخوانید و اشاره به این‌که به محذور نجاست اشاره نکرده و اینها، کأنّه نجس می‌شوید و بعداً باید بروید بدنتان را آب بکشید و امثال اینها، ممکن است خب آن مفروغ عنه بگوییم. البته شاید چیز باشد که کأنّه ممکن است بگوییم اگر همان ان اصاب مکاناً غیر صل یصلی فیه خود آن دلالت بر نجاست اگر بکند آن ذیلش دیگر نیازی نیست ذکر بکند. یعنی از آن صدر نجاست استفاده می‌شود. می‌گوید اگر جای دیگر پیدا می‌کنی اینجا نماز نخواند که اینجا نجس می‌شود. اگر خب چاره‌ای نداشته باشد اینجا نماز بخواند. اینجا نماز بخواند با همان مفهوم ان اصاب مکاناً غیر صل یصلّی فیه که در آن مکان نماز بخواند نجاست را اگر افهام کرده باشد دیگر ذیل نیازی نیست تصریح بکند. چون آن ذیل خیلی مطلب مهمی نیست که مرحوم آقای صدر آنجا اشاره کردند.

خب این روایت‌های نجاست خمر. البته عرض کنم یک جمع‌بندی بکنیم روایت‌ها را تا اینجایی که بوده و ادله را. به نظر ما آیۀ قرآن «**إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ اْلأَنْصابُ وَ اْلأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ**» ظاهرش نجاست خمر هست هرچند صریح نیست، ظاهری که اگر فقط روایت‌های طهارت باشد با روایت‌های طهارت جمع عرفی دارند ولی ظاهرش نجاست خمر است. این یک روایت.

اما روایت‌هایی که دال بر نجاست بودند، روایت یونس که عن بعض، رواه عن ابی عبد الله علیه السلام که گفتیم دلالت بر نجاست می‌کند.

روایت زکریا بن آدم دلالت بر نجاست می‌کند و گذشت.

روایت عمار بن موسی دلالت بر. آن دلالتش بر نجاست، بله دلالت بر نجاست می‌کند.

یونس بن عبد الرحمن عن هشام بن حکم دلالت بر نجاست می‌کند.

روایت عمار که می‌گویم، «هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ ... عَنِ الْفُقَّاعِ فَقَالَ لَا تَشْرَبْهُ فَإِنَّهُ خَمْرٌ مَجْهُولٌ فَإِذَا أَصَابَ ثَوْبَكَ فَاغْسِلْهُ.»

در مورد فقّاع نجاست را اثبات می‌کند و از فقاع به طریق اولی خمر هم استفاده می‌شود نجاستش.

صحیحۀ حلبی دلالت نمی‌کند. آن تداوی به خمر را دال هست و نمی‌شود به آن استدلال کرد.

روایت ابی بصیر ما یبول من ینجسه ؟؟؟ ۳۹:۲۲ حدا من ماء، دلالت می‌کند.

روایت عمر بن حنظله دلالت نمی‌کند. قبلاً گذشت. نه روایت عمر بن حنظله دلالت می‌کند. قدح من مسکر لیصب علیه تذهب

«قَدَحٍ مِنْ مُسْكِرٍ يُصَبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ حَتَّى تَذْهَبَ عَادِيَتُهُ وَ يَذْهَبَ سُكْرُهُ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ وَ لَا قَطْرَةٌ تَقْطُرُ مِنْهُ فِي حُبٍّ إِلَّا أُهَرِيقَ ذَلِكَ الْحُبُّ.» این دلالت می‌کند.

البته اینها مبتنی بر این هست که چیزی که ماء، آب درش ریخته شده باشد ولو مستهلک شده باشد می‌گوییم آبی که در آن خمر ریخته شده و مستهلک شده آن بشود خوردش. اگر بگوییم ارتکاز این هست که چنین آبی خوردنش جائز هست دلالت بر نجاست می‌کند. ولی شاید همچین ارتکازی نباشد بنابراین آن دلالت ندارد.

روایت هارون بن حنظله را نپذیرفتیم دلالتش را.

روایت علی بن جعفر عن اخیه آن هم نپذیرفتم.

روایت یونس نپذیرفتیم. روایت محمد بن مسلم عن آنیة اهل الذمة و المجوس، این استدلال را تام گرفتیم. البته با یک ان قلتی که قبلاً گذشت.

روایت عبد الله بن سنان استدلال این را هم پذیرفتیم. البته آن اوّلش را که انی اعیر الذمی ثوبی. ولی آن روایتی که انه یأکل جرّی و یشرب الخمر را نپذیرفتیم، آن گفتیم ممکن است ناظر به لا ابالی گری باشد و جهت دیگر محل سؤال باشد.

روایت‌های بئر را هم نپذیرفتیم.

روایت علی بن جعفر سألته عن النزوح یجعل فیه النبیذ، آن را هم نپذیرفتیم. حالا این را هم باز هم بعداً در موردش روایت‌های طهارت صحبت می‌کنیم، مشابه این را ایشان در روایت طهارت آورده، آنجا در موردش صحبت می‌کنیم.

روایت علی بن جعفر که الرشد فیه خمر ؟؟؟ ۴۱:۵۷ الارض آن را هم نپذیرفتیم.

به نظرم مجموعاً روایت متعددی دال بر نجاست خمر وجود دارد و روایت‌هایی که به نحو اجمال صدورش قطعی است و ظهورش در نجاست هست. حالا ببینیم روایت‌های طهارت خمر را، آن را بررسی کنیم، ببینیم که آیا روایت‌های طهارت خمر به چه شکلی است. این را ان شاء الله فردا دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. آدرس در نسخه نرم افزار جامع فقه ۲.۵: محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۹. [↑](#footnote-ref-1)
2. آدرس در نسخه نرم افزار جامع فقه ۲.۵: محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۴۸8. [↑](#footnote-ref-2)
3. در نسخه تهذیب نرم افزار جامع فقه ۲.۵: مُبْخِرَةً. [↑](#footnote-ref-3)